

دو فصلنامه علمی - تخصصی علامه

سال دهم - شماره پیاپی ۲۸

پاییز و زمستان ۸۹

بررسی تأثیر قاعدهٔ لاضرر در انحلال کانون خانواده* (فسخ - طلاق - موت فرضی)

** رحیم وکیل زاده

*** فاطمه زنجانی

چکیده

مفاد "قاعدهٔ لاضرر" و حدیث معروف "لا ضرر و لا ضرار" آن است که ضرر در اسلام مشروعیت ندارد و این عدم مشروعیت مطلق بوده و مرحله تشریح و اجرای قواعد و قوانین را شامل می‌گردد. به عبارت دیگر پیامبر اکرم (ص) ضرر را در مرحلهٔ تشریح منتفی می‌داند و در مرحلهٔ روابط بین افراد اجتماع نیز اگر کسی به کسی، ضرری وارد کرده، مورد امضای شارع نخواهد بود و در احکام اولیه اسلام به طور کلی این اصل یعنی عدم زیان عامه رعایت گردیده و همچنین در روابط اجتماعی مردم، هرگونه اقدام زیان‌کارانه مورد تأیید شرع مقدس نمی‌باشد. فسخ از جمله علل انحلال نکاح می‌باشد که یکی از موجبات آن عیوب موجود در هریک از زوجین است و حکمت اصلی فسخ نکاح به واسطهٔ عیب نزد فقها، دفع ضرر می‌باشد.

واژگان کلیدی: ضرر، فسخ، طلاق، عیب.

تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۱/۱۲

* تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۲۰

** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز Rahim_phd@yahoo.com

*** دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی

مقدمه

ازدواج، میثاق مقدسی است که بین زن و مرد برقرار می‌گردد و همانند همه پیمانها و قراردادهای حقوق و تکالیفی را برعهده طرفین قرارداد تحمیل خواهد کرد که تأمین سعادت زوجین و اجتماع، در پرتو رعایت این تعهدات خواهد بود. استاد مطهری می‌نویسد: "خانواده از نظر اسلام یک واحد زنده است و اسلام کوشش می‌کند این موجود به حیات خویش ادامه دهد، اما وقتی که این موجود زنده مرد، اسلام با نظر تأسف به آن می‌نگرد و اجازه دفن آن را صادر می‌کند؛ ولی حاضر نیست پیکره او را با مومیایی قانونی مومیایی کند" (مطهری، ۱۳۸۱: ۲۶۶). اصل دهم قانون اساسی، نقش بنیادین خانواده را در حقوق چنین اعلام می‌کند: از آنجا که خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی است، همه قوانین و مقررات و برنامه ریزی‌های مربوط باید در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد". حقوق خانواده که قواعد مربوط به خانواده را مورد بحث قرار می‌دهد، از اهمیت خاصی برخوردار است. اهمیت موضوع تنها ناشی از نقش اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی خانواده نیست، بلکه موضوع از لحاظ عملی و علمی هم شایان توجه و در خور بحث است. در میان مسایل و موضوعات حقوق خانواده یکی از مباحث مهم و اساسی مبحث انحلال نکاح می‌باشد که شامل موضوع طلاق و فسخ نکاح است. البته اهمیت این بحث بیشتر از پرداختن در قالب یک مقاله است.

تعریف فسخ

فسخ (Cancellation) که در زبان فرانسه به آن (Resolution) گفته می‌شود، ایقاعی است از ایقاعات که دارای خصوصیات ذیل است:

الف: اثر عقد معین یا ایقاع معین را از بین برده و به حالت زمان حدوث عقد یا ایقاع (در حدود امکان و قدرت) برمی گرداند. این اختلاف وجود دارد که فسخ از حین وقوع عقد مؤثر است (در عقود و به تبع آن در ایقاعات نیز) یا از حین فسخ ثمره اختلاف در نمائات حادث بین عقد و ایقاع و زمان فسخ ظاهر می شود. نظر راجح این است که فسخ از حین فسخ مؤثر است.

ب: فسخ اختصاص به عقود ندارد، به همین جهت فقها رجوع در عده را فسخ طلاق نامیده اند، در حالی که طلاق از ایقاعات است.

ج: طلاق و بذل مدت را با وجود شباهت به فسخ از تحت ماهیت فسخ خارج کرده اند، به همین جهت در باب طلاق بین فسخ و طلاق و بذل مدت فرق نهاده اند (مواد ۱۱۲۰ و ۱۱۳۲ ق.م).

د: آثار برگشت عقد توسط فسخ باید به وسیله یک طرف عقد باشد و اگر به توافق طرفین این کار صورت پذیرد، آن را اقاله (Resciassion) می نامند نه فسخ و اسم دیگر اقاله تفاسخ است (ماده ۲۸۳ ق.م).

ه: انحلال عقد یا ایقاع از طریق فسخ به دست یکی از متعاقدين در عقود است و اگر این انحلال قهری و به حکم قانون باشد آن را انفساخ گویند (ماده ۹۵۴ ق.م). فسخ یکی از اسباب سقوط تعهدات است (مانند انفساخ و طلاق و بذل مدت) بنابراین اسباب سقوط تعهدات منحصر به آن چه که در ماده ۲۶۴ ق.م. گفته شده نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸: ۹۵؛ میر محمد صادقی، ۱۳۶۸: ۳۲).

تعریف طلاق (Divorce)

واژه طلاق از نظر لغوی به معنی باز نمودن گره، رها کردن، آزاد کردن و وا گذاشتن است (سیاح، بی تا، ۲: ۹۶۶ و ۹۶۷) و از لحاظ شرعی عبارت است از «زائل نمودن قید

نکاح با صیغه مخصوص» (نجفی، بی تا، ج ۳۲: ۲). در حقوق امروز ایران، طلاق ممکن است به حکم دادگاه یا بدون آن واقع شود و در تعریف آن می توان گفت: «طلاق عبارت است از انحلال نکاح دائم با شرایط و تشریفات خاص از جانب مرد یا نماینده او. از نظر ماهیت حقوقی، در فقه اسلامی و قانون مدنی، طلاق ایقاعی است که از سوی مرد یا نماینده او واقع می شود، حتی در مواردی که طلاق براساس توافق زوجین به صورت خلع یا مبارات صورت می گیرد، باید آن را یک عمل حقوقی، یک جانبه به شمار آورد؛ زیرا توافق زوجین که شرایط یا انگیزه طلاق می باشد، غیر از خود آن است و طلاق یعنی آخرین عملی که با اجرای صیغه تحقق می پذیرد و رابطه نکاح را منحل می کند. در هر حال، یک عمل حقوقی یک جانبه (ایقاع) است و ناشی از اراده طرفین نمی باشد (صفایی و امامی، ۱۳۸۴: ۱۹۴).

عیب: در قانون مدنی تعریفی از «عیب» نشده، لکن در معنای اعم کلمه گفته شده است که "کَلِمَا زَادَ اَوْنَقَصَ عَنِ خَلْقَتِهِ الْاَصْلِيَّةِ فَهُوَ عَيْبٌ" یعنی کاهش و افزایش از میزان خلقت اصلی، عیب است و عیب ممکن است حادث باشد یا سابق. اگر عیب پس از عقد باشد، عیب حادث و اگر قبل یا مقارن عقد باشد، عیب سابق نامیده می شود. همچنین عیب یا ظاهر است یا مخفی، عیبی که شخص در حین عقد، عالم به آن بوده باشد، خواه مستور بوده یا مستور نبوده، عیب ظاهر است و هرگاه شخص در حین عقد عالم به آن نباشد، خواه واقعا پنهان باشد یا اینکه ظاهر بوده، اما شخص متوجه آن نگردیده، عیب مخفی است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵: ۴۸۲).

ضرر: اهل لغت برای لفظ «ضرر» معانی متعددی ذکر کرده اند. برخی ضرر را در مقابل نفع قرار داده اند. راغب اصفهانی ضرر را به معنای بدی حال دانسته اعم از اینکه بدی حال نسبت به نفس به خاطر کمی دانش و فضیلت بوده و یا بدی حال نسبت به بدن به لحاظ فقدان عضو و یا به لحاظ کمی مال و آبرو باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴

ق، ذیل واژه ضرر). در هر حال به نظر می‌رسد کلمه "ضرر" در اکثر موارد برای نفس و مال استفاده می‌شود و کاربرد آن در مورد آبرو و حیثیت افراد کمتر است. در قانون مدنی ضرر چنین تعریف شده: «ضرر ممکن است به واسطه از بین رفتن مالی باشد یا به واسطه فوت شدن منفعتی که انجام تعهد حاصل می‌شده است (م ۷۲۸ ق آ.د.م) به ملاک این ماده عدم النفع را در جای دیگر هم می‌توان ضرر دانست (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵: ۴۱۵).

در حقوق ایران حق مساوی زن و مرد برای ایجاد علقه زوجیت و عقد نکاح از جهت اینکه قصد و رضای طرفین لازم است، تأمین شده ولی در خصوص انحلال نکاح تفاوت‌هایی بین حدود اختیار زن و مرد وجود دارد. به غیر از بطلان نکاح که عقد را از ابتدا بی اعتبار می‌کند و فوت یکی از زوجین که عامل طبیعی جدایی زن و شوهر است و انقضای مدت و بذل مدت که مخصوص نکاح منقطع است، اصولاً در حقوق ایران انحلال نکاح تحت دو عنوان: فسخ و طلاق صورت می‌گیرد و ماده ۱۱۲۰ قانون مدنی مقرر می‌دارد «عقد نکاح به فسخ یا به طلاق یا به بذل مدت در عقد انقطاع منحل می‌شود». و همچنین بر این موجبات، باید فوت یکی از دو همسر را نیز افزود. نکاح پیوند میان زنده‌ها و از عقود است که به مناسبت شخصیت طرفین بسته می‌شود. آثار این پیمان نیز محدود به رابطه آنهاست و پس از فوت به ارث منتقل نمی‌شود. انحلال نکاح به سبب فوت یکی از همسران، به اندازه‌ای طبیعی است که نه تنها در فوت حقیقی، بلکه در موت فرضی نیز مسلم به نظر می‌رسد. در صورتی که شوهر غایب مفقود الاثر باشد و از غیبت او چندان بگذرد که دادگاه حکم موت فرضی غایب را صادر کند، با صدور حکم، نکاح خود به خود منحل می‌شود و زن می‌تواند پس از گذشتن عده وفات، شوهر دیگری انتخاب کند (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ۱: ۲۷۲). در مورد موت فرضی می‌توان به مواد ۱۰۲۰، ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ ق.م که ممکن است به موجب آن

ادله و اسناد، درخواست حکم موت فرضی غائب را نمود، اشاره کرد. وقتی که ده سال تمام از تاریخ آخرین خبری که از حیات غایب رسیده است، گذشته و در انقضای مدت مزبور سن غایب از هفتادوپنج سال گذشته باشد. وقتی که یک نفر به عنوانی از عناوین جزء قشون مسلح بوده و در زمان جنگ مفقود و سه سال تمام از تاریخ انعقاد صلح بگذرد، بدون اینکه خبری از او برسد، هر گاه جنگ منتهی به انعقاد صلح نشده باشد، مدت مزبور پنج سال از تاریخ ختم جنگ محسوب می‌شود. وقتی که یک نفر حین سفر بحری در کشتی بوده که آن کشتی در آن مسافرت تلف شده است، سه سال تمام از تاریخ تلف شدن کشتی گذشته باشد، بدون اینکه از آن مسافر خبری برسد، همچنین اگر در نتیجه واقعه‌ای به غیر آنچه گفته شد، دچار خطر مرگ گشته و مفقود شده و یا در طیاره بوده و طیاره مفقود شده باشد، وقتی می‌توان حکم موت فرضی او را صادر نمود که پنج سال از تاریخ دچار شدن به خطر مرگ بگذرد، بدون اینکه خبری از حیات مفقود رسیده باشد. در قانون حسبی آمده است که پس از وصول درخواست نامه، دادگاه اظهارات و دلایل در خواست کننده را مبنی بر فوت فرد غایب در نظر گرفته و در صورتی که اظهارات و دلایل نامبرده را موجه دانست، در یکی از جراید محل و یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار اعلانی در سه دفعه متوالی هر کدام به فاصله یک ماه منتشر کرده و اشخاصی را که ممکن است از غایب خبری داشته باشد، دعوت می‌نماید که اگر خبر دارند به اطلاع محکمه برسانند. هر گاه یک سال از تاریخ اولین اعلان بگذرد و حیات غایب ثابت نشود، حکم موت فرضی او داده می‌شود. مطابق ماده ۱۶۰ قانون امور حسبی بعد از قطعیت حکم موت فرضی تأمیناتی که از امین یا ورثه گرفته شده است، مرتفع می‌شود.

فسخ نکاح و طلاق شباهتهایی با هم دارند از جمله اینکه در هر دو مورد نکاح منحل می‌شود و نسبت به گذشته تاثیر ندارد، رابطه زناشویی را از تاریخ وقوع فسخ و

یا طلاق خاتمه می‌دهند، هر دو ایقاع یعنی عمل حقوقی یک طرفه هستند و در هر دو مورد، زن باید عده نگه دارد، لکن ماهیت حقوقی این دو تاسیس متفاوت است و هر کدام آثار و شرایط خاص دارد.

بحث ما در این نوشته پیرامون موضوع فسخ نکاح که در واقع یکی از عوامل ارادی بر هم زدن عقد نکاح به شمار می‌رود و تفاوت‌هایی که بین آن و طلاق وجود دارد، با عنایت به مبانی فقهی و استناد به قاعده نفی ضرر می‌باشد، بطور کلی از این قاعده برای یکی از دو هدف زیر استفاده می‌شود:

- اثبات حق فسخ برای زوجین
- اثبات حق طلاق برای حاکم در فرض ضرر به زوجه و عدم امکان الزام شوهر به رعایت قانون.

ویژگی‌های کلی فسخ نکاح و تفاوت آن با طلاق

ایجاد نکاح به صورت عقد بر مبنای توافق دو طرف آن، یعنی زن و مرد و قصد رضای آنها صورت می‌گیرد. ماده ۱۰۶۲ قانون مدنی می‌گوید:

«نکاح واقع می‌شود به ایجاب و قبول به الفاظی که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج نمایند» و ماده ۱۰۷۰ همان قانون تصریح می‌نماید: «رضای زوجین شرط نفوذ عقد است» و ماده ۱۰۷۱ مقرر می‌دارد: «هریک از زن و مرد می‌تواند برای عقد نکاح، وکالت به غیر بدهد» ولی در خصوص انحلال نکاح تفاوت‌هایی بین حدود اختیارات زن و مرد وجود دارد. انحلال آن با صرف توافق طرفین به مفهوم مصطلح آن یعنی اقاله پذیرفته نشده است. بلکه منحل شدن نکاح با عمل یک جانبه حقوقی و به صورت ایقاع صورت می‌پذیرد. یعنی همانطور که گفتیم یا بوسیله فسخ است که با عمل ارادی

یک جانبه زن یا شوهر صورت می‌گیرد یا به صورت طلاق است که آن هم در حقوق ما ایقاع و عمل حقوقی یکجانبه شوهر می‌باشد.

فسخ نکاح، مانند فسخ هر عقد دیگر، اختیاری است که در موارد معینه طبق قانون به یکی از طرفین عقد داده شده که به موجب آن می‌تواند، عقد را به هم بزند و ادامه وجود عقد و آثار آن را از زمان فسخ متوقف نماید. در مورد فسخ، فرض بر این است که عقد، به طور صحیح واقع شده و آثار و نتایج مترتبه بر خورد را دارد (امامی، ۱۳۷۱، ۱: ۱۷۸ و ۱۷۸). ولی یا بر مبنای قرارداد و شرط طرفین و یا به لحاظ وجود وضعیتی که ادامه عقد موجب زیان یکی از طرفین می‌شود. طرف عقد حق دارد آن را فسخ نماید (کاتوزیان، ۱۳۶۹، ۵: ۶۲). در عقد نکاح، حق خیار فسخ بر اساس توافق طرفین و قرار دادن شرط خیار فسخ پذیرفته نشده است و ماده ۱۰۶۹ قانون مدنی تصریح می‌نماید که: «شرط خیار فسخ نسبت به عقد نکاح باطل است...» موارد معین قانونی که به یکی از طرفین اختیار می‌دهد، عقد نکاح را فسخ کند نیز نسبت به سایر عقود و قراردادها محدودتر است. اصولاً می‌توان گفت طبق قانون مدنی دو چیز عامل پدید آمدن حق فسخ نکاح است:

- عیب

- تخلف از شرط صفت (تدلیس)

عدم لزوم مراجعه به دادگاه بر اعمال حق فسخ در حقوق ایران

فسخ عقد و از جمله فسخ عقد نکاح نیاز به رسیدگی و حکم دادگاه ندارد، بلکه با اعلام اراده دارنده حق فسخ، عقد منفسخ می‌گردد، دخالت دادگاه می‌تواند بری تأیید وجود حق فسخ مفید باشد و در نتیجه تصمیم دادگاه در این خصوص جنبه اعلامی

دارد و در جهت اجبار طرف به اجرای آثار فسخ به کار می‌آید (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ۱: ۲۲۷ و ۲۲۸).

البته فقط در موردی که زن به استناد ناتوانی جنسی مرد (عین بودن او) می‌خواهد نکاح را فسخ نماید، باید به دادگاه مراجعه نماید، آن هم بدین منظور که از تاریخ مراجعه به دادگاه، دادگاه به مدت یک سال ضرب‌الاجل تعیین کند که اگر در این مدت مرد توان انجام عمل جنسی را پیدا کرد، موضوع حق فسخ منتفی است و اگر این توانایی را پیدا نکرد حق فسخ برای زن ثابت است و با انقضای ضرب‌الاجل تعیین شده از سوی دادگاه، زن می‌تواند مبادرت به فسخ عقد نکاح نماید و برای فسخ نیازی به حکم دادگاه نیست. عبارت فقها نیز گویای این نکته است که: «... و لها التفرد بالفسخ عند انقضائه و تعذرالوطی...» (متن شرایع از "مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام"، جلد ۸، صفحه ۱۲۸ و نیز "جواهر الکلام" جلد ۳۰، صفحه ۳۴۴ و "نهایه المرام فی شرح مختصر شرایع الاسلام" از سید محمد عاملی صاحب مدارک، جلد اول، صفحه ۳۳۹) شهید ثانی در شرح بیان فقها می‌گوید:

«چون نصوص دلالت بر این دارد که فسخ حق ثابت برای هریک از زوجین است، در صورت وجود موجبات آن بنابراین، اعمال حق نیازی به حضور حاکم و یا گرفتن اذن از او ندارد و قول مشهور بین فقهای امامیه همین است» (شهید ثانی، بی تا، ۸: ۱۲۸).

ماده ۱۱۳۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «خیار فسخ فوری است و اگر طرفی که حق فسخ دارد بعد از اطلاع به علت فسخ، نکاح را فسخ نکند، خیار او ساقط می‌شود، به شرط این که علم به حق فسخ و فوریت آن داشته باشد تشخیص مدتی که برای امکان استفاده از خیار لازم بوده، به نظر عرف و عادت است.»

طبق ماده ۱۱۳۲: «در فسخ نکاح رعایت ترتیباتی که برای طلاق مقرر است شرط نیست» به طور خلاصه می‌توان تفاوت‌های فسخ نکاح و طلاق را بشرح ذیل بیان کرد:

الف- طلاق باید به صیغه خاص اجرا شود ولی فسخ نکاح چنین نیست و با اراده همسری که صاحب حق است انجام می‌شود ب) در طلاق حضور عدلین (۲ مرد عادل) و استماع آنان لازم است در حالی که در فسخ نکاح چنین شرطی لازم نیست ج) پیش از وقوع طلاق باید از دادگاه اذن گرفته شود و دادگاه تلاش لازم برای اصلاح همسران انجام می‌دهد و موضوع را به داوران ارجاع می‌دهد و آنگاه گواهی عدم امکان سازش صادر می‌نماید ولی فسخ اصولاً نیاز به رسیدگی دادگاه ندارد و به هر وسیله‌ای که اعلام شود کافی است و اگر در موارد اختلاف به دادگاه رجوع می‌شود، رسیدگی دادگاه جنبه اعلامی دارد. د) طلاق در صورتی صحیح است که زن دارای شرایط خاصی باشد. مطابق ماده ۱۱۴۰ ق.م.ز.ن نباید در مدت عادت زنانگی یا در حال نفاس باشد و مطابق ماده ۱۱۴۱ ق.م.ز.ن نباید در طهر موقعه باشد، اما در فسخ نکاح به موجب ماده ۱۱۳۲ ق.م. رعایت این ترتیبات شرط نیست. ه) در طلاق اگر رجعی باشد برای مرد در ایام عده حق رجوع وجود دارد، ولی در فسخ نکاح هیچگونه حق رجوع نیست و انحلال ازدواج کامل است و در طلاق قبل از نزدیکی، زن مستحق نصف مهر خواهد بود، لکن در فسخ قبل از نزدیکی هیچ‌گونه مهری به زن تعلق نمی‌گیرد جز در موردی که موجب فسخ، عنن باشد که مطابق ماده ۱۱۰۱ ق.م. با وجود فسخ نکاح، زن مستحق نصف مهر خواهد بود. ز) طلاق علی‌الاصول مطابق ۱۱۳۳ قانون مدنی به وسیله شوهر واقع می‌شود در حالی که فسخ نکاح ممکن است بر حسب مورد از جانب شوهر یا زن باشد. ح) طلاق هرگاه سه مرتبه متوالی واقع شود، موجب حرمت است اما فسخ نکاح هیچ‌گونه ایجاد حرمت نمی‌کند. ط) مطابق (ماده ۶۴۵ ق.م.ا)، ثبت طلاق در دفاتر رسمی الزامی است و چنانچه مردی زن خود را بدون ثبت

در دفاتر رسمی طلاق دهد، برابر ماده مرقوم قابل تعقیب و مجازات است ولی عدم ثبت فسخ نکاح جرم شناخته نشده است. ی) موجبات طلاق و موجبات فسخ نکاح متفاوت است (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ۱: ۲۲۷ و ۲۲۸).

قانون مدنی به پیروی از نظر مشهور بین فقهای امامیه که به خصوص از زمان محقق صاحب شرایع به بعد به صورت یکنواخت بیان شده، عیوب موجب فسخ نکاح را به سه دسته تقسیم کرده است:

عیوب موجب فسخ نکاح

۱- عیوب مشترک: عیوبی که در هریک از زن و مرد ممکن است وجود داشته باشد و در هریک باشد برای دیگری حق فسخ وجود دارد. قانون مدنی فقط جنون را به عنوان عیب مشترک بیان کرده و در ماده ۱۱۲۱ می گوید: «جنون هریک از زوجین به شرط استقرار اعم از اینکه مستمر یا ادواری باشد برای طرف مقابل موجب حق فسخ است».

مبنای حق فسخ همسر دیوانه نیز جلوگیری از ضرر اوست زیرا زندگی کردن با دیوانه از طاعت بیشتر مردم بیرون است (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ۱: ۲۸۴).
ماده ۱۱۲۵ بیان می کند: "جنون و عنن در مرد هرگاه بعد از عقد هم حادث شود، موجب فسخ برای زن خواهد بود" در واقع قانون رعایت حال زن را کرده است. در حالی که جنون زن در صورتی برای مرد ایجاد حق فسخ می کند که در حال عقد وجود داشته باشد (ماده ۱۱۲۴ ق.م).

۲- عیوب مختص مرد: قانون مدنی وجود سه عیب جسمانی در مرد - که مانع انجام عمل جنسی به نحو صحیح از جانب او می شود را - موجب حق فسخ برای زن دانسته است:

۱- خصاء ۲- عنن ۳- مقطوع بودن آلت تناسلی

۳- عیوب مختص زن: قانون مدنی در ماده ۱۱۲۳ وجود شش عیب را در زن موجب

حق فسخ نکاح برای مرد دانسته است که عبارتند از:

۱- قرن ۲- جذام ۳- برص ۴- افضاء ۵- زمین گیری ۶- نابینایی از هر دو چشم

این عیوب نیز به حکم ماده ۱۱۲۴ ق.م در صورتی که در هنگام عقد در زن وجود داشته باشد و مرد بر وجود آنها آگاه نباشد، به او حق فسخ می‌دهد. به جز ۲ عیب (قرن و افضاء) که مختص زن می‌باشد. چهار عیب دیگر یعنی جذام، به معنای خوره که بیماری خطرناک و مسری است و برص به معنای پستی می‌باشد، زمین گیری و نابینایی از هر دو چشم، عیوب جسمانی که می‌تواند در زن و هم در مرد وجود داشته باشد، ولی قانونگذار وجود آنها را در مرد موجب حق فسخ برای زن ندانسته است. حکم تبعیض آمیز قانون مدنی که جای بررسی و تأمل در آن می‌رود. وقتی وجود این دو عیب (جذام، برص) بر مرد حق فسخ می‌دهد با این که مرد می‌تواند با توسل به طلاق خود را از این نکاح خلاص نماید منطقاً موجب می‌شود که بپذیریم وجود آنها در مرد به طریق اولی برای زن که اختیار طلاق را هم در دست ندارد، حق خیار فسخ ایجاد می‌کند. از سوی دیگر چون جذام به خصوص مرضی است که به اتفاق پزشکان مسری است ندادن حق فسخ موجب ورود ضرر بر زن می‌گردد که به حکم قاعده لا ضرر، حکم ضرری نباید وجود داشته باشد.

مبنای فسخ نکاح

مستند فقها در حکم به جواز فسخ نکاح در موارد مزبور، روایات خاصه وارده در این باب و تا حدودی حکم کلی مستفاد از قاعده لا ضرر و تأثیر محدودیه اراده طرفین به ویژه در رابطه با فسخ در اثر تخلف از شرط وصف می‌باشد (شیخ انصاری، بی تا:

۳۹۶-۳۹۸). در قدیمی‌ترین متون فقهی امامیه که معمولاً مضمون احادیث را نقل می‌کنند مانند "مقنعه" شیخ مفید و "نهایه" شیخ طوسی تا کتب فقهی فقیهان معاصر، تقریباً همه به همین ترتیب مطلب را نقل کرده‌اند. شیخ طوسی در کتاب نهایه می‌گوید «هر گاه مردی با زنی ازدواج کرد و ملتفت شد که او دارای جذام یا برص است یا نابیناست یا دارای رتق (تقریباً به همان معنی قرن است) یا افضا شده یا لنگ و یا دیوانه است، می‌تواند او را بدون طلاق رد کند (یعنی نکاح را فسخ کند)» (شیخ طوسی، بی‌تا: ۴۸۵). ولی وجود هیچ یک از این عیوب در مرد موجب حق فسخ نمی‌شود، جز در مورد جنون و عن مرد که می‌توان نکاح را فسخ کرد، همچنین در صورت خصی بودن مرد، زن می‌تواند نکاح را فسخ نماید. نظیر همین بیان را شیخ مفید در مقنعه دارد و امام خمینی (ره) و آیت الله خویی از فقیهان معاصر نیز شبیه همین نظر را ارائه کرده‌اند.

به نظر می‌رسد مشهور فقها با توجه به اصل لزوم در عقد و وضعیت خاص نکاح که آن را از دیگر عقود متمایز می‌کند و حتی الامکان باید پایدار باشد، جواز فسخ نکاح را موکول به وجود نص و مستند نقلی حاکی از تجویز شارع می‌دانند و جایگاهی برای توجیحات عقلی و منطقی و ملاحظات اجتماعی و انسانی و استدلال مبتنی بر مصلحت و قیاس و استحسان قایل نیستند و لذا برای قایل شدن حق فسخ نکاح برای مرد یا زن در جستجوی وجود نص روایی هستند و در استفاده از روایات نیز به جای حکمت و مصالح آن بر دلالت لفظی روایات جزمیت نشان می‌دهند. این نوع بینش در فهم و بیان احکام اجتماعی اسلامی در برخی از موارد نتایج ناخوشایند و تبعات غیرقابل قبولی را در پی خواهد داشت و چون به هیچ وجه مقتضیات زمان و واقعیات جامعه و عقل عرفی، مقررات و احکام ناشی از این نوع بینش را نمی‌تواند بپذیرد به تدریج این نوع احکام و مقررات در عمل به انزوا کشیده می‌شود و متروک می‌ماند.

بنابراین اگر غیر عیوب مختص به هریک از زن و مرد، عیبی مانند جذام، برص و حتی کوری و زمین‌گیری مطرح شده و وجود آن در زن به مرد حق فسخ داده است این امر، بدین معنا نیست که حسب مورد نتوان حق فسخ را به زن داد و بر اصل لزوم عقد و استصحاب لزوم و بقای آن بخاطر نبودن نص و مجوز صریح بر وجود حق فسخ برای زن پافشاری کرد و توجهی به ملاک و حکمت احکام وارده در روایات ننمود. چگونه می‌توان پذیرفت، شریعت اسلامی و به خصوص مقررات فقه شیعه و قانون مدنی که تحقق عقد نکاح را جز با ایجاب و قبول و قصد رضای زن و مرد و دو طرف عقد، نمی‌پذیرد در مقام انحلال از یکسو اختیار طلاق را در دست مرد قرار دهد و از سوی دیگر امکان فسخ را به نحو بهتر و بارزتری به او بدهد به گونه‌ای که مثلاً اگر مردی پس از عقد ملتفت شد زنش یکی از عیوب، مثلاً جذام را دارد، بتواند همسر خود را طلاق دهد و هم قادر باشد نکاح را فسخ کند، ولی زنی که مواجه با شوهر جذامی است نه بتواند از حق طلاق استفاده کند و نه حق داشته باشد به استناد وجود این عیوب نکاح را فسخ کند؟ این یک بی‌عدالتی آشکار است که هرگز با مذاق اسلامی نمی‌خواند. بنابراین به نظر می‌رسد بسیار مطلوب و بجا و بی‌اشکال خواهد بود که مواد ۱۱۲۱ و ۱۱۲۳ قانون مدنی را اصلاح کرد.

در نکات گفته شده فوق، می‌توان کیفیت استدلال به قاعده لا ضرر را چنین برداشت

نمود که:

هرگاه عدم جعل حکمی از سوی شارع، منشاء ورود ضرری بر فرد یا افراد گروه گردد به کمک قاعده نفی ضرر می‌توان حکمی را اثبات کرد که رافع ضرر باشد و به عبارت دیگر در چنین مواردی قاعده نفی ضرر کاشف از یک حکم اثباتی شرعی می‌باشد (نائب زاده، ۱۳۸۹: ۳۰۲).

در بین فقهای متأخر و معاصر، شیخ انصاری در "ملحقات مکاسب" و میرزای قمی در "جامع الشتات" و مرحوم سید محمد کاظم یزدی در "ملحقات عروه الوثقی" نسبت به امکان مراجعه زن به دادگاه در صورت اذیت و آزار و یا افتادن در عسر و حرج با ادامه وضعیت زناشویی و الزام شوهر به طلاق توسط دادگاه، اظهار نظر نموده‌اند (مهرپور، ۱۳۷۴: ۲۴۰).

در این میان نظر مرحوم سید کاظم یزدی « که بطور کلی برای زن این حق را شناخته است که حتی در غیر مورد ترک انفاق، اگر بقای زوجیت برای زن موجب ضرر و حرج باشد، می‌تواند از دادگاه درخواست جدایی کند و دادگاه مآلاً حکم جدایی را صادر نماید» نگرش جدید در توجه به حقوق زن و تا حدی جبران محرومیت او از داشتن اختیار طلاق و فسخ همانند مرد به شمار می‌آید و مبدأ تحولی محسوب می‌گردد.

سید پس از بیان صور مختلف مربوط به غایب بودن شوهر یا محبوس بودن او و روایات مربوط به ترک انفاق و اجبار شوهر به طلاق در صورت ندادن نفقه می‌گوید: «... از این روایات استفاده می‌شود که در صورت ندادن نفقه، شوهر، مجبور به طلاق می‌گردد. بنابراین به طریق اولی، در صورتی که بقای زوجیت، موجب وقوع زن در معصیت و حرام باشد، باید حاکم شرع، اختیار طلاق او را داشته باشد...» (طباطبایی یزدی، بی تا: ۲۴۲).

وی در بخش دیگری از بحث خود می‌گوید «... هر چند ظاهر کلمات فقها این است که حاکم نمی‌تواند زن را طلاق دهد و او را آزاد کند، زیرا طلاق در دست مرد است. "الطلاق بید من اخذ بالساق" ولی ممکن است گفته شود به استناد قاعده نفی ضرر و حرج، مخصوصاً اگر زن، جوان بوده و صبر کردنش مستلزم مشقت شدید برای او باشد، حاکم شرع می‌تواند او را طلاق دهد...» (همان: ۲۴۲).

به نظر می‌رسد با الهام از همین نوع نظریات روشن بینانه فقهی، تدوین کنندگان اولیه قانونی مدنی که نتوانستند دامنه اختیارات زن را در اعمال فسخ گسترش دهند، برای این که تا حدی این نابرابری را جبران کنند مبادرت به وضع و تصویب ماده ۱۱۳۰ مشتمل بر سه بند نموده و آن را در همان فصل مربوط به فسخ نکاح - و نه فصل طلاق - گنجانیده‌اند. به موجب ماده مزبور در صورتی که شوهر غیر از وظیفه دادن انفاق، سایر حقوق واجبه زن را وفا نکند و اجبارش ممکن نباشد و در صورت سوء معاشرت و در مورد وجود امراض مسریه صعب‌العلاج که ادامه زندگی را غیرقابل تحمل و مخاطره‌آمیز سازد، می‌تواند از دادگاه اجبار شوهر را به طلاق بخواهد نتیجه طبق این تمهید اگر زن با شوهر جذامی مواجه شود و نتواند از حق فسخ استفاده کند با استفاده از ماده ۱۱۳۰ ق.م.قادر خواهد بود از دادگاه درخواست نماید که شوهر را ملزم به طلاق دادن و رهایی نماید.

بررسی چند مسأله

الف) آیا وجود عیوب رضا در عقد نکاح از موجبات فسخ نکاح محسوب می‌شود یا خیر؟ عیوب رضا که ممکن است در عقد نکاح پیش آید؛ عبارتند از اشتباه، تدلیس، اکراه و غبن و حجر. غبن در نکاح مورد ندارد؛ زیرا غبن مخصوص حقوق مالی است و اگر در حقوق غیرمالی مانند نکاح غبن را می‌پذیرفتند؛ شاید اغلب مردم به این بهانه متوسل شده و فسخ نکاح را می‌خواستند و بنیان خانواده متزلزل می‌شد اما در مورد شخص محجور و شخصی که به سن ازدواج نرسیده باید گفت که نکاح باطل است (شایگان، بی تا: ۱۱۷-۱۱۹).

اما اشتباه، تصور باطلی است. اشتباه بر چندین قسم است و اقسام مختلف آن از حیث تأثیر در معامله یکسان نیست. در مورد اشتباه در نکاح ماده ۱۰۶۷ ق.م.می‌گوید:

«تعیین زن و شوهر به نحوی که برای هیچ یک از طرفین در شخص طرف دیگر شبهه نباشد، از شروط صحت عقد است. بنابراین اگر کسی در شخص طرف یعنی در هویت جسمی او در اشتباه باشد، مثلاً تصور نماید با فلان دختر ازدواج می‌کند و حال آن که دختر دیگری را به نکاح او درمی‌آورند چنین نکاحی باطل است» (صفایی و امامی، ۱۳۸۴: ۴۳).

ماده مزبور یکی از مواردی است که اشتباه در شخص عقد مؤثر است. توضیح آنکه ماده ۲۰۱ ق.م می‌گوید: «اشتباه در شخص طرف به صحت معامله خللی وارد نمی‌آورد مگر در مواردی که شخصیت طرف علت عمدۀ عقد باشد. در نکاح شخصیت طرف علت عمدۀ عقد است در این قسم اشتباه، نکاح از جهت فقدان قصد و رضا باطل است (ماده ۱۰۶۴ ق.م). زیرا اگر شخص تصور می‌کند که با دختری ازدواج می‌نماید و حال آن که طرف او دختر دیگری است در حقیقت قصد و رضا که شرط صحت عقد است، حاصل نشده است. اما در مورد اکراه ماده ۱۰۷۰ ق.م می‌گوید «رضای زوجین شرط نفوذ عقد است و هرگاه مکره بعد از زوال اکراه عقد را اجازه کند، نافذ است مگر این که اکراه به درجه ای بوده که عاقد، فاقد قصد باشد. بنابراین اکراه از موارد عدم نفوذ عقد است و به مکره خیار فسخ می‌دهد فقط اگر اکراه به درجه ای باشد که بتوان گفت عاقد فاقد قصد بوده چنین اکراهی از عیوب رضا نیست و از موانع قصد و رضاست و عقد به واسطه فقدان قصد و رضا باطل است (شایگان، بی تا: ۱۳۳).

ب- آیا نکاحی که بدون اجازه خانواده یا بدون اجازه دولت انجام گرفته، قابل فسخ

می‌باشد یا خیر؟

یکی از شرایط نکاح در حقوق ما در موارد معین کسب اجازه اولیای قهری دختر است. فرض کنیم دختری بدون اجازه، شوهر کرده باشد، شک نیست که ولی دختر می‌تواند نکاح را تنفیذ کند و همچنین به مرور زمان پس از اطلاع پیدا کردن ولی و عدم

اعتراض در مدتی که برای اعتراض کافی است، حق اعتراض او را از میان می‌برد و بالاخره در این خصوص جزء اولیای قهری زن کسی حق اعتراض ندارد. اما اگر ولی دختر فسخ نکاح را خواست آیا می‌توان تقاضای او را پذیرفت؟ ظاهراً برچنین درخواستی نمی‌توان ترتیب اثر داد. خواه در تاریخ اعتراض نزدیکی واقع شده و خواه نشده باشد. نباید تصور نمود در این صورت کسب اجازه خانواده ضمانت اجرا نخواهد داشت، زیرا سردفتری که از زن اجازه نامه ولی را نخواست، مسئول است و مسئولیت او در صورتی که با وجود اعتراض ولی زن، نکاح را واقع ساخته و ثبت نموده به مراتب بیشتر خواهد بود. همین مطلب که راجع به اجازه خانواده بیان شد در مورد اجازه دولت نیز صادق است (همان: ۱۳۲).

در این خصوص عده‌ای از اساتید معتقدند در موردی که اجازه پدر یا جد پدری برای ازدواج دختر کبیر لازم است، هرگاه ازدواج بدون اجازه مزبور واقع شده است به نظر می‌رسد که این ازدواج غیرنافذ است و پدر یا جدپدری می‌تواند آن را تنفیذ یا رد کند از ماده ۱۰۴۳ ق.م که نکاح دختر را متوقف به اجازه پدر یا جدپدری کرده همین معنی را می‌توان استنباط کرد. قواعد عمومی اهلیت نیز این نظر را تأیید می‌کند. علاوه بر ضمانت اجرای مذکور هرگاه سردفتر برخلاف مقررات و بدون این که اجازه پدری یا جدپدری را برای ازدواج دختر کبیر بخواهد ازدواج او را ثبت کند، مجرم و قابل مجازات است (صفایی، ۱۳۵۰، ۱: ۱۱۹ و ۱۲۰).

پ- هر یک از زوجین که قبل از عقد عالم به امراض مذکور در طرف دیگر بود، بعد از عقد حق فسخ نخواهد داشت. اگر زوجین قبل از عقد عالم به عیوب طرف مقابل باشند، مع الوصف اقدام به عقد نکاح نماید حق فسخ آنها ساقط خواهد شد، زیرا خود با علم و اطلاع به عیوب طرف، اقدام به عقد مزاجت نموده و اقدام به ضرر خویش کرده است، مانند سایر معاملات، مثل اینکه مشتری بداند که مبیع ناقص و معیوب است ولی

اقدام به معامله نماید در حقیقت عقد لازم نسبت به مبیع معیوب صورت گرفته و خیار عیب او ساقط خواهد شد، زیرا مستند این خیارات علاوه بر اخبار خاصه قاعده لاضرر است که با علم و اطلاع این قاعده جاری نیست. بنابراین عیوب هر یک از زوجین که قبل از عقد وجود داشته و طرف هم عالم بوده است موجب فسخ نیست و عقد نسبت به طرفین لازم و دارای آثار و احکام خاصه به نکاح خواهد بود (حائری شهاباغ، بی تا، ۵: ۱۷۶).

هـ- اگر زن عیوبی که موجب به هم خوردن ازدواج می شود، با فریبکاری پنهان کند و مرد بعد از آمیزش متوجه گردد، چنانچه خواستار ادامه زندگی با وی باشد باید تمام مهریه اش را به عهده بگیرد و چنانچه خواستار به هم زدن ازدواج باشد، مهریه ای به زن تعلق نمی گیرد و چنانچه مهریه را به وی پرداخته باشد، می تواند پس بگیرد و چنانچه زوجه باعث فریب زوج نبوده، بلکه دیگری وی را اغفال نموده باشد بعد از آمیزش تمام مهرالمسمی را باید به زوجه بپردازد و سپس به فریبنده مراجعه کند و همان مقدار مهریه را از وی بستاند. فریبکاری این چنین صورت می گیرد که زن را برای ازدواج پیش مرد صحیح و سالم توصیف کنند، به طوریکه باعث اغفال و فریفته شدن وی شود و یا از ذکر عیب وی خودداری کنند و با اینکه می دانند وی معیوب است آن را از مرد پنهان دارند و او باور کند که طرف عیبی ندارد. فریبکاری نه تنها در عیوب نامبرده مانند دیوانگی، نابینایی و غیره است بلکه هر نقصی مانند یک چشم بودن و مانند آن، با پنهان داشتن آن نقص صورت می گیرد و نیز در صفات کمال مانند شرف، حسب و نسبت، زیبایی، بکارت و غیره. به این ترتیب که او را با این صفات تعریف کنند در صورتی که فاقد آن باشد (بی آزار شیرازی، ۱۳۷۴: ۷۱).

نتیجه

ضرر در خانواده با آن چه مقصود از ضرر در معاملات است، کاملاً متفاوت است. مبانی ارتباط زوجین را علقه‌های عاطفی و معنوی تشکیل می‌دهد که منشأ گرفته از شناخت عمیق احساسات همدیگر و درک متقابل است. حقوق اداره بعد معنوی و روحی خانواده را ندارد و تکلیف حسن معاشرت و تمکین را بر پایگاه بیرونی این ارتباط به عنوان نهاد خانواده می‌نهد. بنابراین استمرار علاقه موصوف شرط بقای خانواده و سلامت این نهاد است که با نفوذ بارور خواهد شد، فلذا هرچند باید قائل بر این بود که حتی الامکان موارد انحلال نکاح را محدود نمود و این پیمان مقدس را دستاویز تصمیمات عجولانه و هوس آلود نکرد، اما نباید از این نکته نیز غافل بود که سلامت روانی و جسمانی و نفی حکم ضرری از مقولات تخطئه ناپذیر است. هرچند وجود حس فداکاری و گذشت در روابط زوجین از مسلمات انکارناپذیر است، ولی وجود چنین حسی باعث نمی‌شود ضرر غیرقابل تحمل از دید حقوق مخفی بماند؛ زیرا حقوق انتظار فداکاری را از کسی ندارد.

پیشنهادات

بررسی مواد قانونی حکایت از این دارد که قانون گذار صرفاً به استناد منبع اقتباس قانون و اعتماد به اصراری که فقها در متون فقهی به ظاهر روایات منقوله دارند، احکامی را وضع و مقرر نموده که به هیچ وجه با ضرورت‌های اجتماعی و مصالح خانوادگی و عاطفی انسان حاضر سنخیت ندارد و همچنین جای این پرسش باقی است که اگر مبنای برقراری حق فسخ به استناد عیوب مذکور دفع ضرر است آیا می‌توان تصور کرد با انجام یکبار عمل زناشویی ضرر دفع شده است؟ همچنین اگر محور وضع چنین احکامی پیش بینی راهی برای دفع ضرر و خلاصی از وضعیت زیانبار موجود است، چه عاملی قانون

گذار را بر آن داشته تا بین زوجین قائل به تفکیک شود و از موضع مرد جانبداری کند؟ و آخر این که امراض صعب العلاج و مهلکی که جسم و روان انسان را در قرن حاضر مورد تهدید قرار می‌دهد در تقسیم بندی قانون گذار چه جایگاهی دارد؟ اینها پرسشهایی است در متون قانونی جوابی برای آنها نمی‌توان یافت و جز به مدد تاریخ حقوق و مستند فقهی احکام مذکور قابل پذیرش نیستند.

بنابراین به نظر می‌رسد :

همانند برخی از فقها بتوان اجتهاداتی پیرامون تعمیم حکم فسخ نکاح؛ همگام با مصالح اجتماعی به منظور برقراری موازنه حقوقی بین زوجین در متون قانونی و ضمن قانون گذاری‌های آینده به عمل آورد؛ چرا که وظیفه حقوق صرفاً دسته بندی قواعد از پیش تدوین شده نیست؛ حقوق پدیده ای است اجتماعی و « ضرورت » در کلیه ابعاد زندگی انسان در آن نقش تعیین کننده دارد. بنابراین هرچند باید اذعان کرد سلامت و فساد کانون خانواده مستقیماً در جامعه مؤثر است و همین امر ایجاب می‌کند اراده افراد در انحلال این نهاد مقدس تحت کنترل دولت درآید؛ لیکن در پرتو این تلقی نباید در چهارچوب سنتی عیوب قرون گذشته محصور ماند و راه هرگونه اجتهاد را در قانون گذاری‌های آینده مسدود کرد. الزام زوجه به طی تشریفات پرپیچ و خم طلاق قضایی به استناد عیوب زوج همچون « ایدز » که ادامه زندگی مشترک را برای وی با مشقت و عسرت همراه کرده؛ تکلیفی است مالایطاق، گو این که هر لحظه امکان انحراف اخلاقی وی تحت تأثیر محیط روانی موجود نیز مهیاست. این در حالی است که امکان استفاده از نهاد حقوقی فسخ می‌تواند از بروز بیماری از مشکلات جلوگیری کند. اگر فلسفه تشریح فسخ نکاح دفع ضرر است می‌توان با تعریف دقیقی از مفهوم « ضرر » و نقش آن در برقراری یا سقوط « فسخ » و تعمیم آن به عیوب زیانبار جدید و حتی ناشناخته و همچنین برقراری موازنه حقوق بین زوجین از بروز مشکلات دیگر جلوگیری کرد.

منابع

- امامی، سید حسن؛ (۱۳۷۱)، *قواعد عمومی قراردادها*، جلد اول، تهران، بی‌نا.
- _____؛ *حقوق مدنی*، (۱۳۸۸)، جلد پنجم، تهران، انتشارات اسلامیه.
- بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم؛ (۱۳۷۴)، *رساله نوین*، مسائل خانواده، ترجمه بخشهایی از تحریر الوسیله امام خمینی، نشر فرهنگ اسلامی.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ (۱۳۶۸)، *تومینولوژی حقوقی*، تهران، انتشارات گنج دانش.
- حائری شاهباغ، سیدعلی؛ (بی‌تا)؛ *شرح قانون مدنی*، جلد پنجم، انتشارات چاپخانه آفتاب.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ (۱۴۰۴)، *مفردات فی غریب القرآن*، چاپ اول، دفتر نشر کتاب.
- سیاح، احمد؛ (بی‌تا)، *فرهنگ بزرگ جامع نوین*، ترجمه المنجد با اضافات "جلد دوم، انتشارات اسلام.
- شایگان، سیدعلی؛ *حقوق مدنی ایران*، (بی‌تا)، کتاب دوم در خانواده، تهران، انتشارات شرکت سهامی چاپ.
- شهید ثانی؛ (بی‌تا)، *مسالك الانهام فی شرح شرایع الاسلام*، جلد ۸، انتشارات مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- شیخ انصاری، مرتضی؛ (بی‌تا)، *ملحقات مکاسب*، بی‌جا، بی‌نا.
- صفایی، سیدحسین؛ (۱۳۵۰)، *حقوق مدنی اشخاص و خانواده*، جلد ۱، تهران، انتشارات مؤسسه عالی.
- صفایی، سید حسین و امامی اسدالله؛ (۱۳۸۴)، *مختصر حقوق خانواده*، تهران، نشر میزان.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم؛ (بی‌تا)، *ملحقات کتاب عروق الوثقی*، جلد ۲، تهران، بی‌جا.
- طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن؛ (بی‌تا)، *النهایه*، قم.

- عاملی، سید محمد؛ (۱۴۱۳)، *نهایه المرام فی شرح مختصر شرایه السلام*، جلد اول، بی جا.
- کاتوزیان، ناصر؛ (۱۳۸۵)، *حقوق مدنی خانواده*، جلد اول، تهران، انتشارات شرکت سهامی.
- محقق داماد، سید مصطفی؛ (۱۳۸۴)، *بررسی فقهی حقوق خانواده*، تهران، انتشارات علوم اسلامی.
- مطهری، مرتضی؛ (۱۳۸۱)، *نظام حقوق زن در اسلام*، تهران، انتشارات صدر.
- مهرپور، حسین؛ (بی تا)، *دیدگاههای جدید در مسائل حقوق*، تهران، انتشارات اطلاعات.
- میرمحمد صادقی، حسین؛ (۱۳۶۸)، *واژه نامه حقوقی اسلامی فارس به انگلیسی*، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی شهید بهشتی.
- نائب زاده، اکبر؛ (۱۳۸۹)، *قاعده لاضرر و لاضرار*، تقریرات درس آیت ا... سید علی حسینی سیستانی، خرسندی.
- نجفی، محمد حسن؛ *جواهرالکلام*، جلد ۳۳، تهران، انتشارات مکتب الاسلامیه.

